



<http://www.arianafghanistan.com>



۲۰۱۸/۰۴/۱۳

سید حمید الله روغ

شخ بروت!

یک تراژدی در سه پرده

اثری از بیست سال پیش

پرده اول

قصه در کوچه کتابفروشی کابل آغاز می شود.

لالا و خيرو، در فاصله بين دکانی که روغن شرشم می فروشد و دکان کله پزی، با هم مواجه می شوند.

لالا شخصی است مُسین و مدبر، و خيرو شخصی است جوان و ترنگ و تند.

لالا، با خود از خيرو ذکر خیر می کند:

«خيرو ره مه از خورتره کی می شناسم. بچی بد نیس. از همو خورتره کی یک بروت سیاه ره بر پشت لب خود بار کرده بود. فکر می کدی که او بروتی مادر زاد است. هر دفه که دهن باز می کرد سخن از بروت می گفت و هر چی می گفت، قند و قروت می گفت: او از گفتن خسته نمی شد و تو از شنیدن، امیقه بود که مزه گیایش معلوم نبود که شور اس یا شیرین.

بنظر خيرو، بروت علامه هر چیز بود و به نظر او «علامه» کسی بود که بروت داشت. اگه از عاشقی های بی سایه گپ می زد، اگه از موتر تویوتای همسایه گپ می زد، گپ خوده از بروتای خود شروع می کد. ده ای آخر خيرو یک چیز نو ره یاد گرفته بود: سیاست.

بروت علامه سیاست شده بود و سیاستمدار کسی بود که بروت داشت. بروت بی سیاست، و سیاست بی بروت معنا نداشت...»

•

لالا - خيرو! او خيرو! همی حالی کتی خود ذکر خیر توره می کدم...! کجا بخیر! ای چی خریدی؟

خيرو - روغن شرشم خریدیم! فامیدی؟ تو کجا و «کتابفروشی» کجا لالا؟ تو ده اینجه چی می کنی لالا؟

لالا - چرا بیادر، کی گفته که تنها تو به کتابفروشی بری و بیایی؟ پشت یک ذره شوروای کله دلکم لک می زد، طاقتم نه شد و اینه آدم کله پزی. بیا!

- در حالی که دست خيرو را می کشد -

همرای مه یک شوروای کله بزن! از جیبیت نترس! مهان مه استی...
خیرو - ده جیبیت برکت لالا! فامیدی؟ بیا که بریم...!
- در دکان کله پزی هستند و لالا شوروای کله برای دو نفر فرمایش می دهد -
لالا - ... اینه اینالی شوروای کله بزن که طبیعت صاف شوه...
خیرو - نی لالا، ده گپت تا آخر نرفتی. فامیدی؟ طبیعت ما صاف شوه یا نه شوه، چی فایده؟ شوروایکله
بخوریم که دماغ ما تازه شوه! چی گفتی ده همی گپ؟
لالا - تو ده چرت کله و دماغ بسیار چقر رفتی خیرو، یک دفعه به ای فکر نشی که اگه شوروا از کله آدم ها
باشه، باز خدام چی مزی بته؟ هه؟
خیرو - راستش لالا، فامیدی؟! زبانم گنگ شوه اگه دروغ بگویم، ده ای فکر شدیم که کله ای که غم ملت
نداره، به یک شوروا هم نمی ارزه، فامیدی؟
لالا - او خیرو، حالی اگه ملت نخواسته باشه که کله ایش غم داشته باشه، تو به زور ده سرش غمه تمبه میکنی؟
خیرو - لالا فامیدی؟ مه ده فکر غم نیستم، مه ده فکر انقلاب استم. تنهام نیستم. ما بسیار هستیم!
لالا - او بچه گپ ته بخیر بزن. نشه که یک دفعه مردم به کاسی سر شوروا بتین!
خیرو - نی لالا اوتو نمی شه، فامیدی؟ ما ده گپ خود صادق استیم!
لالا - تو خو می فام که ده گپ خود صادق استی. گپ ده ایس که گپ تو و گپ مردم یکی نیس! اگه و
مگه اس که آیا مردم گپ ته قبول کنه یا نی، باز چی؟ ده بازار مردم که در آمدی، باز می بینی که ای یک بازار دگه
اس، مردم، ده هزار و یک سودای دیگه اس.
خیرو - وختی که انقلاب شد، مردم باز خودشان میفان که انقلاب چیس! فامیدی؟
لالا - او بچه تو که ایقه ماطل انقلاب استی که باز او وخت مردمه بفامانی، خی ازه می حالی چرا به مه
فامیدی، فامیدی میگی؟
خیرو - اینه لالا فامیدی؟ مه، از همی خاطر، روغن شرشم خریدیم!
لالا - خو؟؟؟ نگفتی که روغن شرشم ره به ای گپ ما چی؟ ده شوروای کله خو نمی اندازیش، نی؟؟
خیرو - نی لالا فامیدی؟ تو گپه نرسیدی، روغن شرشم ره بری ازی خریدیم که بروتایم ره کنیش چرب کنم!
لالا - خوووو؟؟؟ باز چی؟ چرا روغن زرد، نی، که روغن شرشم؟
خیرو - بری ازی که، بروتای مه انقلابیس! فامیدی؟
و مه که بروتای مه کتی شرشم چرب می کنم، دو دلیل داره یکی ای که خدا شری ره بخیزانه که خیر انقلاب
ده او باشه! و دیگه ای که، روغن شرشم از راه بروت به بینی می زنه و شم انقلابی ما ره بالا می بره!!!
لالا - خیرو، او خیرو، خدا خیره پیش بیاره، تو که چتیات بگویی دگه بری ما کی ببانه؟ تو یکقسم «بودنه
شر» واری شدی؛ ایتو نشه که بخار شرشم یک دفعه ده دماغت بزنه و تو کتی روغن شرشمت نی برده و نی آورده
«شم» کل مردمه پُف کنی! ای تو چی میگی؟
خیرو - نی لالا فامیدی؟ مه گپ های خوده برت ساده ساختم، چیزای که مه بریت گفتم گپ های چتی برو
نیس، تیوری انقلابیس! فامیدی؟

لالا - خی تو میخاهی که کل مردمه ده «تور» بگیری، شما مردمه خیال کفتر کدین، یا چی بلا؟ کدام دقام طرف ازی روی پُجُل پتنگ خودکت دیدی یا نی؟ آینه ماینه داری یا مه بتمت؟
- و فُطی نصور خود را می کشد -

خیرو - نی لالا فامیدی؟ تو گپه نفامیدی! انقلاب ایتو مفت و کله زی نمی آیه! انقلاب از خود شرایط داره فامیدی؟
لالا - خوووو؟؟؟ نگفتی که ای شرایط ده کله زی پخته می شه، یا ده کله پزی؟ روغنش چیس؟
خیرو - لالا فامیدی؟ مه فکر میکدم که کلی ته وا میکنم! اما مه که می بینم تو اصلاً ضد انقلاب استی! فامیدی؟
لالا - اینه خی گپ ما و تو روشن شد! یادکت نره که انقلاب که شد، باز کلی مره هم ده دیگ کله پزی پرتی!
خیرو - خی دیگه از ما و تو تا انقلاب بامان خدا! فامیدی؟ انقلاب ایتو ساده و پیاده نیس! انقلاب جوشش داره!
- و به دیگ کله پزی اشاره می کند و می گوید -
ده چند ازی دیگ می جوشه! فامیدی؟
- و بعد از آن یکباره از پشت میز به کوچه خیز بر می دارد -

لالا - او بچه چرا ایتو یکدغه دو برداشتی؟ تو ره چی کده؟ نی که شوروا کیفیت کده؟
خیرو - نی نی لالا فامیدی؟ مه نه دویدم! مه جهش کدم! انقلاب جهش داره! فامیدی؟
لالا - او بچه خیرو! اینه! غره جوانیت نشو! هوشته بگی که ای خیز زدن ها، مچ خوردن هام داره! باز بسیار درد داره! پای از تو درد خات کد! اما سر از ما!
- و بعد در حالی که بسوی خانه خود روان می شود رخ به تماشاچیان می کند -
خی مه ازی بفامم که انقلاب شده، که یا موتر همسایه ما جوش بیایه و یا ای که کدام بز از روی جوی جهش بکنه، آآآ، هموتو هه؟؟

پرده دوم

چند سال پسان تر. خیرو پس از یک دوره وظایف «انقلابی»، واپس به کوچه خود برگشته است. لالا با خیرو در پیش روی خانه خیرو تلاقی می کند. خیرو تغییر کرده کالای عسکری پوشیده، کمربند چرمی ضخیم - بسیار بر دار - به دور کمرش بسته است. اما مهم ترین تغییر در چشم های خیرو آمده است: چشم های کسی را پیدا کرده که کاری می کند، اما نمی داند که چی می کند. از توانستن مغرور اما از ندانستن مسوول. یک سطل روغن پیش دستش است و دروازه خانه خود را روغن می مالد.

•

لالا - او هو خیرو! او خیرو! خیره؟... همی حالی کتی خود ذکر خیر توره می کدم... آمدی بخیر؟ ای چیس که پیش دستت ماندی؟

خیرو - با غبغب پُر - آ آ آ، سلام لالا! فامیدی؟ جور بخیر؟ خانه خیریت؟ چوچا بچا خوب؟

لالا - ده ای سطل چی آوردی! خيرو؟
خيرو - همو روغن شرشم خود ماس! دروازا ره بايد كه كتي روغن شرشم چرب كنيم كه به روى انقلاب باز شون! فاميدى؟ كار انقلاب از لڅك دروازه شروع مي شه! فاميدى؟
اي گپ چتي برو نيس! اي تيوري انقلابيس! فاميدى؟
لالا - او بچه تو كار بروت هاي ته نيكو ساختى، كه به لڅك دروازه پرداختى؟
- و بعد در حالي كه به روى خيرو خيره مي شود -
راستي بروت هایت چطورس؟ اينه بخير بيخي شخ بروت شدي!
خيرو - از وقتي كه انقلاب شده دراز مانديمش! هفته ي يك بار روغن شرشم ميتمش و سال يك بار هم تاب «رستم» ميتمش! فاميدى؟
لالا - نام خدا! نام خدا! نگفتي كه شرش زياد شده يا شمش؟
قصه كو كجا بودى؟ چي كدى؟
خيرو - بسيار دور ها بودم فاميدى؟ انقلاب مي كدم! جنگ مي كدم!
لالا - خوووو؟؟؟ تو خو گفته بودى انقلاب شرايط داره! جوش مي آيه! جهش مي كنه! ما خو كور شويم اگر جوشي و يا جهشي ديده باشيم! اي چطو شد؟
خيرو - چيزي نه شد، فاميدى؟ فقط انقلاب از وضع انقلابي كده يك كمى پيش افتاد! فاميدى؟
لالا - ني نفاميدم!
تو خو گفته بودى ما انقلاب مي كنيم، حالي خو تو از جنگ آمدى! خي انقلاب يعنى جنگ هه؟
خيرو - ني فاميدى؟ تو غلط فاميدى! تو هيچ وقت كوشش نكدى كه انقلاب ره بفامي! فاميدى؟
لالا - همي مه كه مي بينم، تو خو فقط يك كمر بند نو پيدا كدى! ديگه چي نو شده؟ بري اي شار و بازار ما انقلاب چي نو آورده؟؟
خيرو - چرا؟؟ خبر ندارى كه بري شار ما هم، انقلاب يك كمر بند امنيتي بخشيده؟؟؟
لالا - همي هه؟ او بچه پيشتر خانۀ ما كمر بند داشت؟ كوچۀ ما كمر بند داشت؟ شار ما كمر بند داشت؟ خود ما كمر بند داشتيم؟ اگه اي كمر بنده از كمر ما خطا بتيم باز چي مي شه؟ كمر ما مي شكنه؟ هه؟
خيرو - لالا گپ ته بخير بزن فاميدى؟
باز او وخت نه مه مي مانم، نه تو، نه مرغ مي مانه، نه تخمش!
چادر و لنگي ماره خات پرانندن!
ده كوچه كوچه جنگ خات شد!
كسى مورد اى خودۀ دفن نخات تانست!
اينجه ترور خات آمد!
اينجه قاچاقبرا خات آمدن!
پُلوان به پُلوان ته كه بيران نكنن نمي ماننت! فاميدى؟

لالا - خيرو جان! خيرو جان! خدا خير همه ي ما و شما ره پيش بياره! مه ده باره ي ازوناگپ نمي زنم! ما مردم اونا ره هم خوب مي شناسيم! ده بين همونام خوب و بد اس! مه ده باره ي خود شما گپ مي زنم! تو خو مي گفتي ما غم ملت ره مي خوريم! اما تو خو رفتي بيگانه ره ده وطن خود آوردي!

خيرو - لالا چشمای ته وا کو، گپ افغانستان اگه تنها گپ ما و تو می بود، باز مه پيشت ملامت! ايتو نشه که یک بيگانه بروه، اما صد بيگانه ديگه به جایش بيايه! فامیدی؟

لالا - اما اونا سري شما داواي دين دارن؟

خيرو - لالا ای گپا کُلش گپ اس! اگه همونا خودشان يکي ديگي خوده کافر گفته نکشتن باز همي جای نشانی! اگه همونا دين و آبروی ما و شما ره چور نکدن باز همي جای نشانی!

اينه باز خات دیدی!

لالا - خيرو او خيرو! تو باز گپه سر ديگا چپه کدی! گپ سر خودی شماس! همي چند وخت بعد مردم از شما به چی قسم یاد خات کنن؟ به ای هم فکر کدی؟

خيرو - ببينيم لالا! انقلاب اس و پيش مي ره! فامیدی؟ خدا مصيبت کلان تر ره دور نگاه کنه! فامیدی؟

لالا - خيرو آینده پوشيده اس! اما مه اميقه مي فامم که خدا عاقبت ما ره کتي شما بخير کنه! خيرو جان! يا ما تو ره نفاميديم! و يا تو انقلاب ره نفاميدی! فامیدی؟

پرده سوم

از قضای روزگار لالا و خيرو، هر دو، در آلمان مهاجر شده اند، لالا به دیدن خيرو می آید. خانه خيرو یک اتاق کشتی است، مرطوب و لغزان و لرزان...، حال خيرو دگه شده، اگر چه حرکاتش هنوز هم کمابيش مانند چند سال پيش است و هنگام گپ زدن هنوز هم دست ها و پاها را به قوت تا و بالا می اندازد و شوق توانستن هنوز هم از دل خيرو رخت بر نبسته، اما حيراني ندانستن چشمان خيرو را خيره تر ساخته است. سيمایش وا ريخته و نم کشيده شده و در هر حرکت وی تردیدی عميق رخنه کرده است؛ تردید نه تنها در نادرستی ها، بلکه تردید، هم، در درستی ها، در آنچه وی خارج از شک و معلومدار و بدیهی می پنداشت. با هر دو دست خود، چوکی خود را محکم چسپيده است، مثل این که نمی داند آب زیر پایش چقدر چقر است...؛

•

لالا - اینه خيرو! گفته بودن که کوه به کوه نمی رسه، آدم به آدم می رسه! اینه ما و تو هم بخير زنده و سلامت باز دیدیم!

- و لالا تا و بالا می بیند و نمی فهمد که از چی شروع کند؟ زیرچشمی به چهره خيرو، که از نا آرامی شورک می خورد، می بیند و می گوید-

خيرو جان، ای چوکی ته چی خوب محکم گرفتی! ازونجه همرايت آوردیش، یا ده اينجه از بغل سرک ورداشتیش؟؟؟

- خيرو - در حالی که چشم هایش به پيش پایش دوخته است -

خيرو- نی نی لالا! مه چوکی ره ماکم نگرقتيم! مه خوده ماکم گرفتيم!

- لالا در حالی که به سیمای خيرو سيل می کند -

لالا- او هو! کتی ایقه گپ هایی که تیر شد، بسیار چیزا سست شد، اما بروت های تو هموتو شیخ مانده! نام خدا! نام خدا! شیخ بروت که گفته بودم، صحیح گفته بودم!

نگفتی که هنوزام کتی روغن شرشم چربش می کنی یا چی؟

خیرو - نی لالا! وضع تغییر کده! ده شرایط جدید، وسایل جدید لازم اس!

ای گپ چتی برو نیس! ای تیوری انقلابیس!

ده شرایط جدید حالی مه بروت های خوده کتی «روغن خار» چرب می کنم!

- و بعد خیرو برای اثبات مدعای خود یک بوتل روغن خار را از زیر چوکی بیرون می کشد و به لالا نشان می دهد و ادامه می دهد -

ده اینجه دگه روغن شرشم «مطامطابقت» نمی کنه! باید از روغن خار استفاده کد! و چشم هایش را مثل گذشته کشیده، بروت های خود را تاب می دهد!

لالا - حیران و وارخطا - او او او بچه، چرا روغن زرد نی که روغن خار؟

خیرو - بری ازی که مه می خاهم که هر تار بروتم یک خار شوه!

و مثل تیر ده چشم دشمن بخلانمش! فامیدی؟

می خاهم که دشمن بروتای مه ره که ببینه، پُشتش بلرزه!

لالا - او او او خارپشتک! چشم دشمن کور نشه! ای تو هنوزام چتیاات میگی؟؟؟

خیرو - نی نی! مه ده گپ های خود صادق هستم!!

لالا - او بچه، کسی که چتیاات می گه، هم ده گیای خود صادق اس! فامیدی؟

خیرو - لالا گپ کلان نزن! مه هر جای که باشم! مبارزیم همراي مه اس!

لالا - خی تو کل چیزا ره ایلا کدی! اما همی مبارزیته همرايت آوردی! ها؟

نگفتی ده اینجه حالی چی مبارزه می کنی؟

خیرو - ده بی بی سی مصاحبه می کنم!

مظاهره ی پناهندگی می کنم!

صدای خوده بالا می کنم!

لالا - بیشتر که بود خو تو جوش می کدی و جهش می زدی! حالی که اس چیغ می زنی! حتماً ای هم

«مطامطابقت» به شرایط جدید اس! هه؟

خیرو - مبارزه ادامه داره لالا! ما فقط یکی دو چوری ایلا کدیم!

لالا - خیرو او خیرو! کل عمرت چوری جنگی کدی! خودام ده بلا دادی! مردمام!

حالی که تو ده اینجه چیغ بزنی یا نرنی، بری وطن چی فایده می رسه؟

خیرو - چرا نمی رسه؟ شنیدی یا نه شنیدی حقوق بشر گفتن؟

ای گیای مه گیای چتی برو نیس! تیوری انقلابیس!

لالا - خیرو! آخر گپ، تو پالوان پمبه برامدی!

تو فکرت نیست! گپ اصلی ده جای دیگه اس:

وطنه بری کی تنها ایلا کدی؟ تو فکر کدی که خوده نجات بتی! اما وطنه ده بلا تنها ماندی! همیقه فکر

نکدی که ملک بیگانه چی اعتبار داره؟ امروز اس! سبا نیست! فامیدی؟

خیرو - لالا! ده وطن خو اونو حال شد که تو خودتام از سر تیر کدی!

دیدي که هموتو شد که مه گفته بودم!

دیدي که ده کوچه کوچه جنگ شد!

دیدي که کسی موردای خوده دفن نتانست!

دیدي که ترور آمد!

دیدي که قاچاق آمد!

دیدي که کل دنیا کتیش نارام شد؟

نگفته بودم؟

لالا - نی خیرو جان! هموتو شد که مه گفته بودم! مه ده باری ازونا گپ نمی زنم! مه ده باری تو گپ می زنم!

جواب ازی گپ که تو چی کدی؟ ای نیست که اونا چی کنن؟ فامیدی؟

امید ما تو بودی! امید ما تو هستی!

عاقبت چرتای تو یک جای ماند و ملت بیچاره جای دیگه! اصل مشکل ما مردم ده ایس که تو چرتی شدی!

فامیدی؟

خیرو - لالا! ایتو نبود!

مه خشت خشت شه به خون خود نگاه کدم! ندیدی که خشتا ره کندن و پشتاره پشتاره ده پشاور پایان کنن؟

بود و نبود یک بودا بود! ندیدی که پراندنش؟

ندیدی که موزیم ما ره چور کنن؟

ندیدی که آرشیف و گالری ملی ماره چور کنن؟

ندیدی که هین سنگ قبر سلطان محموده فروختن؟

از وطن خو مه رویگردان نیستم! اما حالی گدودی شد!

ایتو گدودی کنن که سگ صاحب خوده گم کد!

خرابی کنن لالا!

ده وطن خو امنیت بیبایه که مه برم!

ده وطن خو دموکراسی بیبایه که مه برم!

لالا - اینالی گپ اصله زدی! امنیت کی بورد که همو پس بیاره؟ امنیت ماره خو تو ده کمربندت زدی! خرابش

کدی! حالی برو جور شام کو! فامیدی؟ تو خودت که ده کار بودی چقه دموکراسی آوردی؟ دموکراسی ره خو تو برو

جور کو! دیگا که دموکراسی جور کنن! باز تو ده او چی داری؟ هه؟؟ فامیدی؟؟؟

خیرو - تنها اگه به مه می شد، سرم فدای وطن!

مه ده گپ خود صادق استم!

لالا - مام تنها تو ره نمی گم! کُلگی ره می گم! اینجه شیشنتین نان و مسکه ی مفت می خورین! که چی؟ نام افغان نام غیرت بود! همو رام نیگا نکدین! برین وطن تانه جور کنین! پُلوان پُلوان بیران شد، پُلوان به پُلوان پس جورش کنین!

خیرو - لالا حالی مه اونجه برم! لِنگ یکه! والله اگه کسی به گپ مه قروتام میده کنه! هنوز گله و شکایت هام بالای سر! هه؟

لالا - تو چل ساله تباه کدی! اما به مردم خود نگاه نکدی! کلانترین دارایی ما مردم ماس! او مردم سینه ی کلان داره! چل سال دیگام که گناه کنی! بازام ده بغل می گیریت! می گه فرزند مه اس! خوبشام از مه! خرابشام از مه!! فامیدی؟

خیرو - خی می گی پس برم هه؟ هر چی باداباد! هه؟

لالا - پس برو بیدار! پس برو! اینجه زنگ خات زدیته! فامیدی؟ وطنت هموجه! شگفتنت هموجه! کفنت هموجه! اینجه ده زیر پایت «او»! بالای سرت «ماتو»! و تو، ده مابین ازی دو تا «لکتو»! لکاتک خورده می ری و دل تام خوش کدی که حقوق بشر اس! حقوق بشر هموجه اس که مردمتم اس! که وطنت اس! فامیدی؟؟؟ یا نفامیدی؟؟؟ اینجه تو چی گم کدی؟

- و بعد لالا در اندیشه عمیقی فرو می رود، مکئی طولانی می کند و بعد سر برمی دارد -

اما که رفتی، هوشت باشه که دیگه گرد گرد روغن شرشم، مستی نکنی! فامیدی؟ که ما هرچی کشیدیم از همی روغن شرشم کشیدیم!

خیرو - ای ره مام فامیدیم لالا! گفتمت نی! حالی شرایط جدید اس! مام از روغن خار کار می گیرم!

لالا - یک گپ میزنمت، که کل همی چل سال ته بس اس خیرو:

اصلاً از خیر همی بروت تیر شو!!!!

فامیدی؟؟؟؟

شخ بروت! (تراژدی در سه پرده)